در تاریخ ۰۷ آذر ۱۳۸۶
كتاب البيع

جلسه 27

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضيح فرمايش مرحوم امام(قدّس سرّه)

عرض كرديم كه امام(رض) در بحث «قبول»، تحقيقي دارند كه خلاصه آن را بيان كرديم كه اصلاً «قبول»، ركن عقد نيست، بلكه آنچه عقد با آن محقق می‌شود؛ «ايجاب» است، و قبول تثبيت و تأييد اين تماميت است. البته اگر «قبول» واقع نشود، عقلا يا شارع چيزی را اعتبار نمی‌كنند، اعتبار شرع يا اعتبار عقلا متوقف است بر اينكه قبول از اين قابل صادر شود. لذا نظر شريف ايشان اين است كه «قبول» براي عقد ركنيت ندارد. بلكه تعبير فرمودند «**ففي الحقيقة شأن القبول، شأن شكر اللَّه سعيك لا النقل و الانتقال الجديد» (كتاب البيع، ج1، ص: 334)** ؛ يعني همانطور كه وقتي كسی كاری را انجام داده، ديگری به او می‌گويد «**شكر الله سعيك**»، يعنی او را تأييد می‌كند و می‌گويد اين كار تو مورد نظر ما هم هست بحدی كه برای تو دعا می‌كنيم، شأن «قبول» از نظر عدم دخالت در حقيقت عقد نيز همين مقدار است. «قبول» در حقيقت عقد دخالتی ندارد و عقد با ايجاب تمام می‌شود، ولكن «قبول»، اين ايجاب را تثبيت و تنفيذ می‌كند و تا اين تثبيت نباشد، عقلاء اعتبار نمی‌كنند.

نقد امام(ره) بر فرمايش مرحوم شيخ(قده)

سپس مرحوم امام(رض) به تحقيقي از مرحوم شيخ انصاری(ره) در معنای قبول اشاره می‌كنند كه ايشان در مكاسب فرموده؛ انشاء «قبول»، بايد متضمن دو جهت باشد؛ اولاً بايد متضمن رضايت به ايجاب باشد، ثانياً خود قابل هم بايد ناقل باشد. يعني همانطور كه بايع، ناقل است، و انشاء نقل می‌كند، قابل هم بايد انشاء نقل (انشاء نقل ثمن از ملك خودش به ملك بايع) كند.

امام(قده) می‌فرمايد از بيان ما، بطلان كلام مرحوم شيخ(ره) روشن می‌شود؛ يعنی گويا می‌فرمايند اولاً: ما در باب قبول، فقط برای رضايت به ايجاب، دليل داريم، كه قابل بايد رضايت به ايجاب دهد، اما زايد بر رضايت به ايجاب، كه قابل، ناقل هم باشد، دليلی نداريم. ثانياً: (اين نكته را خوب دقت كنيد؛ چون امام(ره) روی اين جهت خيلی تكيه دارند) وقتی بايع گفت «**بعتك هذا بهذا**»، اين يك انشاء است، كه با اين انشاء؛ هم مثمن داخل ملك مشتری مي‌شود و هم ثمن داخل ملك بايع مي‌شود، و اگر بعد از آن مشتری بگويد «**نقلت هذا الثمن الى ملكك**» ، لغو است. بر خلاف مشهور كه می‌گويند؛ بايع فقط با انشاء خودش، مبيع را داخل ملك مشتری می‌كند، اما به دلالت مطابقی ديگر ثمن داخل در ملك بايع در نمی‌آيد. و براي آن به «قبول» نياز است.

پس مراد امام(رض) از «**غير مرضی**» ، كه در اينجا فرمودند، همين است كه بيان كرديم. نقد مرحوم امام(قده) بر فرمايش محقق نائيني(قده)در ادامه بحث، مرحوم امام(رض)ـ ص334- مطلبی را از محقق نائينی(قده) نقل كرده‌اند كه ايشان فرموده: «**من أنّ الموجب و القابل في العقود المعاوضيّة، كلّ منهما ينشئ أمرين: أحدهما بالمطابقة، و ثانيهما بالالتزام، فالموجب ينقل ماله إلى ملك المشتري مطابقة، و يتملّك مال المشتري عوضاً عن ماله التزاماً، و القابل بعكس ذلك**»؛ كه در عقودی كه عوض

دارد (بر خلاف مثل قرض، هبه غير معوضه كه عقود غير معاوضي است)، هم بايع و هم مشترى هركدام دو انشاء دارند؛ بايع، به دلالت مطابقى مى‌گويد مثمن را تمليك كردم، و به دلالت التزامى مى‌گويد ثمن را تملّك كردم. مشترى، به دلالت مطابقى مى‌گويد ثمن را تمليك كردم، و به دلالت التزامي مي‌گويد مثمن را تملّك كردم. پس هر كدام آنها دو انشاء دارندـ البته «دو انشاء»، تعبير دقيقى نيست، بلكه «دو مُنشَأ» است، يك مُنشأ به دلالت مطابقى است و يكي به دلالت التزامى است ـ.

امام(ره) مى‌فرمايند كه «**أنّ ما ذكره بعض الأعاظم . . . منظور فيه من وجوه تظهر بالتأمل**»، در اين كلام محقق نائينى(قده) چندين اشكال وجود دارد.

اشكال اول: همين كلامي است كه خود شما به آن اعتراف مى‌كنيد و مى‌گوييد؛ بايع، دو امر را انشاء كرد، «تمليك» را به دلالت مطابقى، و «تملك» را به دلالت التزامى انشاء كرد، پس بيع تمام شده است. اگر تمليك و تملك تحقق پيدا كرد، يعنى انشاء محقق شد، و با تحقق انشاء، معامله محقق مي‌شود. هر چند كه تا قبول نيايد عقلاء اعتبار نمى‌كنند، اما انشاء، غير از اعتبار ملكيت است. مثلاً صبى، مجنون يا مكره، انشاء مى‌كنند، اما عقلاء اعتبار نمى‌كنند. پس وقتى معامله با همان انشاء محقق شد، چه نيازى است كه دوباره قابل هم انشاء كند، بلكه اصلاً انشاء دوم لغو محض است.

اشكال دوم: شما بر «دلالت التزامى» صيغه عقد چه دليلي داريد؟ بايع مى‌گويد «**بعتك هذا بهذا**»، يعنى من اين مال را در مقابل اين مال تمليك مى‌كنم. تملك را از كجاي آن استفاده كرديد؟ اين نكته را خوب دقت كنيد؛ «انشاء، متوقف بر قصد است»، اگر بگوييم در كلام بايع؛ هم دلالت مطابقى و هم دلالت التزامى است، مستلزم اين است كه بايع هم تمليک را قصد كند و هم تملك را، آيا در عرف اين چنين است؟ آنچه كه مشهور است اين است كه؛ بايع، تمليک را قصد مي‌كند و مشتري تملک را.

قبلاً در بحث تعريف بيع، عرض كرديم كه «بيع؛ انشاء تمليك به ازاء تمليك است»، اصلاً بحثي از تملك در آن نيست. چه لزومى دارد بگوييم قصد تملك هم هست، چه بسا تملك، قهرى واقع شود، وقتى چيزى را به زيد تمليك كرديد ، زيد قهراً مالک آن شود و براى اين تملكش نياز به انشاء نداشته باشد. مثلاً در باب معاملات غير معاوضى، عوض نيست اما تمليك هست، يا عوض نيست اما تمليك وتملك هست، مثل هبه كه در آن عوضى وجود ندارد اما با همين تمليك، قهراً تملك حاصل مى‌شود. پس كلام امام(ره)، و مقصود و مبناى ايشان روشن شد. مرحوم شيخ انصارى(قده) در كتاب مكاسب، راجع به «قبول» يك تحقيقى دارد كه «آيا در حقيقت قبول، مطاوعه شرط است يانه؟». مرحوم آخوند خراسانى(رض) در حاشيه مكاسب، عبارت شيخ(ره) را يكطور تفسير كرده است. مرحوم اصفهانى(قده) ـ حاشيه مكاسب،ج1 ،ص76- به گونه ديگري تفسير كرده است. مرحوم ايرواني(ره)ـ حاشيه مكاسب،ج1 ،ص97- به نحو ديگري تبيين كرده است. اينها را ملاحظه بفرماييد تا آنها را بررسي كنيم.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.